

دکتر امیر محمود انوار

گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی

(هو الفتح العليم)

ایوان مدائن از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بحتری و خاقانی

حَضَرَتْ رَحْلِيَّ الْهَمُومُ فَوَجَّهَتْ ت إِلَى أَيْبَضِ الْمَدَائِنِ عَنَسِي^۱

خیمه زد غم بر سرایم زان شدم بیرون و کرد^۲

اشترم زی کاخ اسپید مدائن رهبری

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان^۳

یکی از بناهای زیبا و با عظمت باستانی ایران زمین، طاق کسری است که از دیرباز در برابر حوادث روزگار بجا مانده، و پیوسته از عظمت و شوکت و جلال و کمال تمدن این سرزمین و قدرت و بزرگی شاهان ایران در عهد باستان سخن می گوید.

۱ - بیت یازدهم قصیده سینه ، دیوان البحتری ، بتحقیق ، حسن کامل الصیرفی -
المجلد الثانی ص ۱۱۵۳ ، ذخائر العرب ، دارالمعارف .

۲ - ترجمه منظوم از دکتر علی اصغر حریری ، مجله یغما ، شماره ششم سال ۱۴۴۱

۳ - مطلع قصیده خاقانی .

گروهی از مورّخین و خاورشناسان بوصف تیسفون، پایتخت عظیم و باشکوه شاهان ساسانی پرداخته، و وضع ایوان کسری را در نوشته‌های خود بخوبی بیان کرده‌اند. «پرفسور آرتور کریستن سن» در کتاب گرانبهای خود بنام «ایران در زمان ساسانیان» گوید^۱:

«تیسفون» پایتخت دولت شاهنشاهی، و مقرّ شاهنشاه، در عهد خسرو اول، بمتمّهای وسعت خود رسید. تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود، که مجموع آنها را معمولا «شهرها» یا بزبان سریانی «ماحوزه» می‌خواندند و گاهی (ماحوزه ملکا) یعنی («شهر پادشاه») می‌نامیدند. و گاهی (مدینا ثا) یا «مدینه» می‌گفتند. و همین لفظ است که عرب آن را بصورت (المدائن) پذیرفته است. و چنین می‌توان حدس زد که این نامهای سامی ترجمه یک نام پهلوی ظاهرا (شهرستان) بوده است که در منابع ما محفوظ نمانده.

مشهورترین بنائی که پادشاهان ساسانی ساخته‌اند «طاق کسری یا ایوان کسری» و هنوز ویرانه آن در محله اسپانبر موجب حیرت سیّاحان است. ساختمان این بنا را در داستانها به خسرو اول نسبت داده‌اند. بعقیده^۲ هر تسفلد طاق کسری را از بناهای عهد شاپور اول باید دانست اما ریتر روایات متداوله را تأیید کرده است و گوید طاق کسری بارگاهی است که خسرو اول بنا نهاد. مجموع خرابه‌های این کاخ و متعلقات آن مسافتی بعرض و طول ۴۰۰×۳۰۰ متر را پوشانیده است در این مسافت آثار چند بنا دیده می‌شود. علاوه بر طاق کسری عمارتی است در فاصله ۱۰۰ متری در مشرق طاق وتلی که مشرف به (حریم کسری) است. در سمت جنوب طاق کسری در جانب شمال ویرانه‌هایی است که در زیر قبرستان جدید پنهان شده. طاق کسری قسمتی است از کل عمارات که اثر قابل توجهی از آن باقی است. تمامی این بنا که متوجه به شرق است و ۲۸/۲۹ متر ارتفاع دارد دیواری بوده است بی پنجره لکن طاقهای بسیار و ستونهای برجسته و طاقهای

۱ - پرفسور آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی ص ۴۰۸

کوچک مرتب به چهار طبقه و دیواری (دهلیزی) داشته است و نظیر آنرا باید در بلاد شرق که نفوذ یونانیان در آن راه یافته خاصه در پالمور جستجو کرد . نمای عمارت شاید از ساروج منقش یا سنگهای مرمر یا چنانکه بعضی از نویسندگان جدید ادعا کرده اند از صفحات مسین زراندود و سیم اندود پوشیده بوده است .

تا سال ۱۸۸۸ نما و تالار بزرگ مرکزی برپا بود اما در آن سال جناح شمالی خراب شد و اکنون جناح جنوبی نیز در شرف انهدام است . در وسط این جلوخان دهانه طاق بزرگ بیضی شکل نمایان است که عمق آن تا آخر بنا پیش می رفته است . این تالار که ۲۵/۶۳ متر پهنا و قریب ۴۳/۷۲ متر درازا دارد بارگاه شاهنشاه بوده است . در پشت هر یک از جناحین نمای عمارت پنج تالار کوتاه تر که طاقهایی در بالای آن دیده می شود موجود بوده و از بیرون بوسیله دیوار بلند بسته می شده است . در عقب دیواری که حد غربی عمارت است ، ظاهراً تالار مربعی در وسط بوده که دنباله تالار بار شمرده می شده و دو طاق کوچکتر در طرفین آن وجود داشته است . تمام دیوارها و سقفها از آجر بوده و ضخامتی فوق العاده داشته است . در حفاریهای جدیدی که آلمانیها کرده اند چند قطعه تزیینات گچ بری و غیره از عهد ساسانی بدست آمده است .

طاق کسری که مقر عادی شاهنشاه بود بنایی بود از لحاظ ساختمانی تا حدی ساده ، لکن حیرت و اعجاب نظارگان در برابر این بنا بیشتر بعلت عظمت و شکوه و ضخامت اضلاع آن است تازیانی کلیات و جزئیات آن . ابن خردادبه گوید « کاخ کسری در مدائن از همه بناهایی که با گچ و آجر ساخته شده است بهتر و زیباتر است » و بیتی چند از قصیده بختی را که در وصف این ایوان سروده نقل می کند « ایوان از شگفتی بنا پنداری شکافی است در پهلوی کوه بلند . کوهی رفیع است که کنگره هایش بر قلل رضوی و قدس مشرف است . کسی نداند که آدمی آنرا برای آرامگاه جنیان ساخته است یا جن برای آدمی بنا کرده است . »

قبل از اینکه بشرح و مقایسه قصیده سینه بختی یا لوح عبرت خاقانی پردازم

لازم می‌دانم جهت مزید اطلاع خوانندگان ارجمند شمه‌ای از شرح حال و طرفی از احوال ایندو سخنور نامی را بیاورم.

شرح حال بحتری

بسال ۲۰۶ (ه. ق) در شهر منیج از توابع شام پسری پا بعرصه وجود نهاد که او را (ولید) نامیدند و کنیه‌اش را ابو عباده قرار دادند.

ابتدا به نام «ولید» مشهور بود و چون شاعری سرآمد گشت در عالم علم و ادب به «بُحتری» معروف گردید. او این نام را از یکی از اجدادش که «بُحتر» نام داشت گرفت. ولید بن عبید بن یحیی معروف به بحتری از سوی پدر قحطانی و مادر شیبانی است. مورخان از برایش سلسله نسبی ذکر می‌کنند که بقوم طیّء منتهی می‌گردد. بحتری خود در اشعار فراوانی بدین موضوع اشاره کرده است. و ابیات زیر که در فخر سروده از آنجمله است.

إِنَّ قَوْمِي قَوْمُ الشَّرِيفِ قَدِيمًا وَحَدِيثًا : أَبُوءُ وَ جُدُودًا
ذَهَبَتْ طِيَّءٌ بِسَابِقَةِ الْمَجْ دِ عَلَى الْعَالَمِينَ بِأَسَا وَجُودًا^۱

اما در اینکه مادرش از شیبیان است تاریخ سخنی نرانده و تنها خود این موضوع را بر ما روشن ساخته است.

أَعْمَرُ بْنُ شَيْبَانَ وَ شَيْبَانُكُمْ أَبِي
إِذَا نَسَبْتُ أُمِّي وَ عَمْرُكُمْ عَمْرِي^۲

۱ - ایندو شعر بترتیب ابیات ۱۴ و ۱۸ قصیده‌ای را تشکیل می‌دهند که بحتری در

فخر سروده است و مطلع آن چنین است :

فانقصا من ملامه أو فزیدا انما الغی أن یکون رشیدا

۲ - این شعر بیت ۱۱ از قصیده ۱۶ بیتی رانیده‌ای را تشکیل می‌دهد که بحتری آنرا

در مدح ابوالصقر اسماعیل بن بلبل سروده است و مطلع آن چنین است :

نهی الی الايام تقلیلها وفری وخذلالها ای ان سمتها نصبری

از این رو که نسب قبیله مادرش شبیان به ربیعه سپس به عدنان می‌رسد قوم ربیعه را
دائیان خود می‌شناسد و می‌گوید:

أَسَيْتُ لِأَخْوَالِي : رَبِيعَةَ إِذْ عَفَّتْ

مصایفها منها و أقوت ربوعها^۱

منبج شاهد ولادت او گشت و آن شهر است در شمال شرقی حلب در جانب غربی
فرات .

یاقوت در کتاب معجم البلدان درباره این شهر چنین گوید « منبج شهر است بزرگ
و وسیع بانیکوئینها و روزیهای فراوان . در سرزمینی گسترده و باز که گرداگردش را دیواری
سنگین فرا گرفته است . ساکنانش از آب قنات‌های جاری سیراب می‌گردند . و در
خانه‌های خود چاه‌های آب حفر نموده‌اند و از آنجا که آب آن چاه‌ها گوارا است بیشتر از
آن آب می‌نوشند^۲ . »

بختری در منبج بفراتن علم و ادب پرداخت و پیوسته بحفظ قرآن و نظم و نثر
بلیغ عرب عنایت می‌ورزید . احکام دین و سنت پیغمبر را آموخت و طرفی از علوم لغت
و تاریخ و انساب عرب را یاد گرفت . در این هنگام بود که اشعارش شیوا و روان گشت .
ملکه شعر سرائی او را موهبتی الهی بود . او هم در بخاطر سپردن شعر و تکرار آن کوشید
تا این امر غریزی را با اکتساب نیکوتوانی بیشتر بخشد .

گروهی از مورخان بر آنند که بختری در منبج مدح بقالان می‌نموده است و دکتر
احمد بدوی قول مورخان را رد کرده می‌گوید « در این روایت شک است زیرا بختری

۱ - أقوت - خالی از سکنه گشت . المصایف - ده‌ها و قلعه‌ها و قصرها بیلافتگاهها ، این

شعربیت ۱۹ از قصیده‌ای است عینیه که بدان « المتوکل علی الله » را مدح کرده‌ست و بدین
مطلع می‌باشد .

مفی النفس فی أسماء لو تستطیعها بها وجدها من غادة و ولوعها

۲ - معجم البلدان ۸: ۱۶۹

در عرضه نمودن شعر چون گذشتگان خود بود و آنان شعر خود را در بازارها برپایز و
و بادبجان فروشان عرضه نمی کردند تا بختری بدانان اقتدا کند . و از این رو که نظر او در
سرودن شعر دریافت پاداش وصله بوده است سبزی فروشان را ثروتی که شاعر چشم
بدان دوزد در دست نبوده است حال آنکه شاعری توانست مدح والیان هاشمی شهرمنبج
کرده نزد آنان بمال و منالی رسد^۱ .

ولی بعقیده بنده با احتمال قوی گفته مورخان به حقیقت نزدیک است . زیرا که
شعر هیچ شاعری در ابتدا کامل و عالی نیست و شاعران چون بسرودن شعر پردازند آنرا
بر دیگران عرضه کنند . و از سوی دیگر چون میل تکسب دارندگاه ممکن است برای
بدست آوردن مایحتاج زندگی خود مدح افراد فرومایه ای را گویند و از آن اندک روزی
دریافت نمایند . برای مثال می توان ابن رومی و شعرای دیگر چون حطیئه را نام برد که
برای بدست آوردن توشه ای اندک از مدح افراد گمنام و پائین رتبه رونمی گردانند .
بهر حال بختری این موهبت شعری خدا داد را در روح خود یافت و بر آن شد که
آئینه طبعش را بیاری دستی خبیر و کار آزموده صیقل دهد .

از این رو بارسفر بر مرکب اغتراب از دیار نهاده بجهتجوی ابوتمام رهسپردشت
ویابان گشت و شهرها را یکی پس از دیگری پشت سر می گذاشت .

ابوتمام در حصص بر کرسی نقد شعر تکیه می زد و شاعران اشعار خود را بر او عرضه
می کردند در آن هنگام که بختری بعزم حصص و دیدار ابوتمام ره می سپرد به حلب فرود
آمد و بدختری « علوه » نام دل بست .

بختری در اشعار خود از علوه نام برده است و در قصیده ای که در مدح احمد بن
دینار بن عبدالله سروده است چنین گوید :

اِذَا عَطَفْتَهُ الرِّيحُ قُلْتُ التَّفَاتَةَ^۲

لِ «مَلْوَةٍ» فِي جَادِيهَا الْمُسْتَعَصِفِ^۲

۱ - البختری بقلم اندکثور احمد بدوی ص ۲۵ .

۲ - دیوان بختری ۲ ص ۹۸۱

و در قصیده راثیه‌ای که در مدح متوکل سروده گوید :

هَلْ دَيْنٌ عُلُوَّةَ يُسْتَطَاعُ فَيُقْتَضَىٰ

أَمْ ظُلْمٌ «عُلُوَّةَ» يَسْتَفِيقُ فَيُقْصِرُ؟^۱

دکتر احمد بدوی در شرح حال بختری گوید « تاریخ درباره علوه و خانواده‌اش سخنی ترانده لیک (ابن بطلان) طیب در نامه‌ای که در سال ۴۴۰ هجری به هلال بن محسن صابی نگاشته از خانه علوه نام برده است .

حال آیا این خانه دارای مقامی اجتماعی بوده که با گذشت زمان نامش بجا مانده

یا برخورد و ارتباط بختری بعلوه باعث شهرت او گشته است؟^۲

لیک بعقیده بنده تاریخ از علوه نام برده است زیرا یاقوت حموی درباره علوه و خانه او سخن گفته است و سخن گفتن درباره خانه علوه تنها به ابن بطلان منحصر نمی‌باشد یاقوت گوید « وفی وسط البلد دار علوه صاحبة البحتری »^۳ بختری در شعرش بعضی از صفات و خصوصیات علوه را برای ما بیان می‌کند . مثلاً در آنجا که می‌گوید :

بَيْضَاءُ يُعْطِيكَ الْقَضِيبُ قَوَامَهَا

وَيُرِيكَ عَيْنَيْهَا الْغَزَالُ الْآحُورُ

تَمْشِي فَتَحْكُمُ فِي الْقُلُوبِ بَدَلَهَا

وَتَمْسُ فِي ظِلِّ الشَّبَابِ تَخْطُرُ^۴

و در جایی دیگر چنین سراید : جامع علوم انسانی

۱ - دیوان بختری ج ۲ ص ۱۰۷۰

۲ - البحتری بقلم احمد بدوی ص ۲۶

۳ - دیوان البحتری جلد ۱ ص ۳۷۶

۴ - این دو شعر ابیات ۵ و ۶ قصیده راثیه‌ای را تشکیل می‌دهند که بختری آن را در مدح متوکل سروده است بدین مطلع :

أخفى هوى لك في الضلوع وأظهر
وآلام في كمد عليك وأعذر

مُهَنْفَفٍ يَعْطِفُ الْوِشَاحَ عَلَيَّ
 ضَعِيفٍ مَجْرِي الْوِشَاحِ مِنْهُضِمِهِ
 يَجْذِبُهُ الثَّقَلُ حِينَ يَنْهَضُ مِنْ
 وَرَائِهِ وَالْخُفُوفُ مِنْ أُمَّيَةِ

این عشق و مهر پیوسته در قلب شاعر جا داشت و او همواره مشتاق بازگشت به حلب بود و پیوسته با اشتیاقی فراوان دورانی را که بامعشوق خود در حلب سپری کرده بود یاد می کرد و این دوری اثری عمیق در غزلش نهاد .

بختری رحل اقامت در حمص افکند . و شعرش را بر ابوتمام عرضه کرد . ابوتمام نجابت شاعری را در سیمای او نگریست و او را شاعری با ذوق یافت . از این رو توجهش بدو جلب شد و از داشتن شاگردی چون او خوشنود گردید .

بختری از آن پس پیوسته با ابوتمام همراه بود . ابوتمام هم از توجیه و شرح غوامض سخن بر او فروگذار نمی کرد و تاریخ بعضی از درس های این دورا بیاد دارد . بختری در دوران حکومت « واثق » خلیفه عباسی به بغداد و سامرا سفر کرد و همچون گذشتگان خود بعرضه کردن شعر بر بزرگان و رجال دربار پرداخت .

فکر بر قرار کردن رابطه با محمد بن عبدالملک زیات را در سر پروراند و قصیده ای در مدح او سرود و بلاغت او را ثنا گفت . تا بدانجا که در نویسندگی او را بر عبدالحمید کاتب برتری داد .

بختری در سرودن این قصیده دقت و نازک طبعی را بنهایت رساند . زیرا آمال بزرگ خود را بر آن پایه بنا نهاده و بخاطر دیدار محمد بن زیات این راه طولانی را رهسپار گشته بود . و این قصیده از آرزو و خوشبینی و امیدی که در قلب شاعر جریان داشته سخن می گوید .

يَا نَدِيمِيَّ بِالسَّوَابِجِيرِ : مِنْ وَدِّ
 بِنِ مَعْنٍ وَبُخْتَرِ بْنِ عَتُودِ

أَطْلُبَا ثَالِثًا سِوَايَ فَلَإِنِّي
 رَابِعٌ الْعَيْسِ وَالْدُّجِي وَالْبَيْدِ
 لَسْتُ بِالْوَاهِنِ الْمُقِيمِ وَلَا الْفَتَا
 نِيلِ يَوْمًا : إِنَّ الْغِنَى بِالْجُدُودِ
 وَإِذَا اسْتَصْعَبَتْ مَقَادَهُ أَمْرٍ
 سَهَّلَتْهَا أَيْدِي الْمَهَارِي الْقُودِ
 حَامِلَاتٍ وَفَدَا الشَّنَاءِ إِلَى أَبْنِ
 سَلَجٍ صَبَّ إِلَى شَّنَاءِ الْوُفُودِ ١

در همین هنگام مرگ واثق را درمی یابد و چون متوکل بر سریر خلافت تکیه می زند
 ابن زیات را از کار برکنار می کند و ارتباط بختری با ابن زیات دیری نمی پاید .
 ولی ارتباط با خلیفه متوکل او را میسر می گردد و به بلندترین درجه ای که شاعری
 در زمان او آرزوی رسیدن بدان را می کرده است نائل می آید .
 بختری برای متوکل به تبلیغ دینی پرداخته در قصائدش از شرح دینداری و مقام
 رفیع و محبوبیت خلیفه در قلبهای مردم فروگذار نمی کند .
 از اینرو شاعر ما زبان خلیفه گشته و بنگاشتن اعمال و خواستهای او می پردازد .
 متوکل هم او را در سفر به دمشق و بازگشت از آن ملتزم رکاب خود می گرداند و شبانگهان
 با او بمنادمت می نشیند .

رتال جامع علوم انسانی

١ - السواجير - نام رود شهوری که در سنج و سوریه جریان دارد . المهاری -
 جمع مهریه و آن ناقه ایست منسوب به بنی مهرة بن حیدان و بنی مهره قبیله ایست از اعراب
 که بداشتن شتران نیکو مشهور است . القود جمع القواد - گردن دراز . ابلج - تابناک و درخشان .
 (این اشعار ابیات ٩ تا ١٣ قصیده دالیه ای را تشکیل می دهد که بختری در مدح محمد بن
 عبدالملک الزیات سروده است و مطلع آن چنین است :

بعض هذا العتاب والتنفید لیس ذم الوفاء بالمحمود

بختری با فتح بن خاقان مشاور و ندیم خلیفه رابطه محکمی برقرار می کند و این پیوند در طول ۱۵ سال که از بهترین دوران زندگی اوست روز بروز استوارتر می گردد . تا اینکه متوکل در مجلسی که بختری هم در آن حضور داشته کشته می شود . شاعری گریزد و جان سالم بدر می برد . و گویند که هنگام فرار با ضربت شمشیری پشتش مجروح می گردد و اثر آن ضربه در سراسر زندگی در بدن او باقی می ماند . این واقعه بختری را می انگیزد تا قصیده‌ای در رثاء متوکل بسراید و در آن به توطئه و ارتباط ولیّ عهد با قاتلان ترک خلیفه اشاره کند .

بختری همواره وفاداری کامل بممدوحین گذشته خود را بادی کرد و سعادت و منزلتی را که در عهد متوکل و فتح بن خاقان داشت بخاطر می آورد و اندوه سراسر وجودش را فراموشی گرفت .

اکنون احتیاج او را بمدح کسی که قابلیت مدح را ندارد و امی دارد . از اینرو در هجو علی بن یحیی ارمی می گوید :

أَمِينٌ بَعْدَ وَجْدِ الْفَتْحِ بِيٍّ وَغَرَامِهِ
 وَمَنْزِلَتِي مِثْلُ جَعْفَرٍ وَمَكَانِي
 أَكَلَفُ مَدْحِ الْأَرْمَنِ عَلَى الَّذِي
 لَدَيْهِ مِنَ الْبَغْضَاءِ وَالشَّنَانِ
 نَدِيَّتِي لِأَزَالَ السَّحَابُ مُوَكَّلًا
 يَجُودُ كَمَا بِالسَّحْرِ وَالْهَطْلَانِ
 فَلَوْ كَانَ صَرَفُ الدَّهْرِ حُرًّا عَدَاكُمْ
 إِلَيَّ وَمَا نَاصَاكُمْ وَعَدَانِي

برکامه اشاره‌ای که شاعر در رثاء (متوکل) بتقصیر (منتصر) می کند نمی تواند از قصر خلافت خود را دور نگاهدارد . زیرا در آن ایام شعر در کنف رایت خلافت زنده بوده . پس عزم پیوند با (منتصر) کرده قصیده‌ای بر او فرو می خواند و در آن عدل

و عفو جمیل اورا می ستاید :

بعد از (منتصر) مدق ملازم در گاه (مستعین) می گردد و باب دوستی را با او می گشاید . لیک این دوستی پا برجا و استوار نبوده است . چه در طول چهار سالی که (مستعین) بر تخت خلافت تکیه می زند جز چهار قصیده در مدح او نمی سراید و حال آنکه در این مدت (مستعین) بشعر او دل باخته بود و آنرا بی نهایت نیکو می دانست .

ابن خلکان از قول میمون بن هارون نقل می کند که میمون ، احمد بن یحیی بن داود بلاذری ، تاریخ نویس مشهور را دیده از او عقیده مستعین را نسبت به شعر بختری جویا می شود . بلاذری پاسخ می دهد من از جمله مجلس نشینان در گاه مستعین بودم . شعرا قصداً او می کردند و مستعین بدانها می گفت شعری را نمی پذیرم مگر این که همانند شعر بختری در مدح متوکل باشد آنجا که گوید :

فَلَوْنٌ مُشْتَقًّا تَكَلَّفَ فَوْقَ مَا

فِي وَسْعِهِ لَمْ شَى إِلَيْكَ الْمِنْبَرُ^۱

چون (معزز) پسر (متوکل) بر تخت خلافت تکیه می زند بختری شاد می گردد . چه بعد از قتل پدر دل بمهر پسر می بندد و پیوسته دل از امید رسیدن معزز بر تخت و تاج سرشاری دارد و چون معزز بخلافت میرسد بختری هم به مال و منالی که می خواست دست

۱ - این شعر بیت ۲۷ قصیده راثبه ای را تشکیل می دهد که بختری در مدح متوکل سروده است . ابو هلال عسگری آنرا در دوجا از کتاب الصناعتین آورده است (و چنین گوید) :

« و من نقل المعنى من صفة الى صفت اخرى البختري فانه قال فى المتوكل » :

ولو هُنَّ مُشْتَقًّا تَكَلَّفَ غَيْرَ مَا فِي وَسْعِهِ لَمْ شَى إِلَيْكَ الْمِنْبَرِ

أخذه من قول العرجي فى صفة نساء :

لو كان حيا قبلهن ظعائنا حى العظيم وجوهن وزنم

(کتاب الصناعتین ص ۲۰۱)

(دیوان بختری ص ۱۰۷۳)

می‌یابد . مستعین را هجو می‌گوید زیرا او از جمله یاران و نزدیکان متوکل است و مستعین را بانتمقام از ظالم برمی‌انگیزد و خود از پرداخت خراج معاف می‌گردد .

بختری تنها با خلفا و وزراء مرتبط نبود ، بلکه با طایفه‌ای بزرگ از والیان و امراء و فرماندهان لشگری و رؤسای کشوری و نویسندگان و مدیران دیوان ضیاع و جمع آوران خراج ارتباط داشت .^۱

او بخاطر سرودن اشعار نیکو به عطایای جزیل نائل می‌گشت . تا بدانجا که صله‌های هزار دیناری می‌گرفت . باری فتح بن خاقان را مخاطب ساخته چنین می‌سراید :

هَلِ الْأَمِيرُ مُجِدٌّ فِي تَفَضُّلِهِ
فَمَنْجِزٌ لِيَّ فِي الْأَلْفِ الَّذِي وَعَدَا^۲

و در باره خلیفه معتز گوید :

وَمَا أَلْفٌ بِأَكْثَرَ مَا أُرَجِّيَّ وَآمَلُ مِنْ نَدَاكَ إِذَا تَوَالَى
بختری در آن زمان که در سلک نزدیکان متوکل و فتح بن خاقان بود در سرّ من رأی بسری برد و گاه به منبع رفت و آمدی کرد . همینگونه در ایام معتز چون قصد سفر می‌کرد از او اجازه می‌گرفت و این چند بیت که برای دو ماه مرخصی سرورده از آن جمله است :

هَلْ أَطْلِعَنَّ عَلَى الشَّامِ مُبَجَّلًا
فِي عَزِّ دَوْلَتِكَ الْجَدِيدِ الْمُونِقِ

۱ - مخصوصا وزیر متوکل بنام فتح بن خاقان و آل طاهر و آل حمید بن عبدالحمید الطوسی و آل سهل .

(الجدید فی الادب العربی ج ۶ ص ۷۵۰)

۲ - این شعر بیت ۲۷ از قصیده ۳۰ بیته می‌باشد که شاعر آنرا در مدح فتح بن خاقان سرورده است بدین مطلع :

أَسْمَعِينَ عَلَى الشُّوقِ الَّذِي غَرِبَتْ بِهِ الْجَوَانِحُ وَالْبَيْنُ الَّذِي أُنْفَا
(دیوان بختری ص ۲ ص ۲۸۲)

شَهْرَانِ إِنْ يَسَّرْتَ لِذَنبِي فِيهِمَا
كَفَلَا بِالْأَفْسَةِ شَمَلِي الْمُتَفَرِّقِ
قَدْ زَادَ فِي شَوْقِي الْغَمَامُ وَهَاجَنِي

زَجَلُ الرِّوَاعِيدِ تَحْتَ لَيْلِ مُطْرِقِ^۱

و چون پیر و ناتوان گردید رحل اقامت در منبج فرود آورد و مانده زندگی را در آنجا سپری کرد تا سرانجام در سال ۲۸۴ بعد از ۷۸ سال زندگی خاک منبج را در آغوش کشید که .

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نَعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى^۲ » .

قصیده سینیة بختری

یکی از قصائد شیوا و استوار بختری قصیده‌ای است که در وصف ایوان مدائن و بیان عظمت دولت ساسانی وجود و کرمی که از طرف پارتیان برتازیان رفته است سروده . این قصیده دارای ۵۶ بیت است و از نوادر اشعار عرب بشمار می آید و مطلع آن چنین است .

صُنْتُ نَفْسِي عَمَّا يُدَنَّسُ نَفْسِي

وَتَرَقَّعْتُ عَنْ جَدَا كُلِّ جَبِي^۳

قصیده سینیة بوسيله دانشمند عالیقدر جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی به نثر فارسی^۴ و بهمت والای آقای دکتر علی اصغر حریری بشعر فارسی ترجمه شده است .

۱ - دیوان بختری ، حسن کامل صیرفی ، ج ۲ ص ۱۴۸۴

۲ - آیه ۵۵ سوره طه

تذکر = در تنظیم شرح حال بختری بیشتر از کتاب (البختری) اثر دکتر احمد احمد بدوی استفاده شد .

۳ - دیوان البختری ، حسن کامل الصیرفی ج ۲ ص ۱۱۵۲

۴ - مجله یغما ، آقای حبیب یغمائی ، شماره اول ، فروردین ۱۳۴۱ ، سال پانزدهم ص ۲۷

و در مجله یغما^۱ بطبع رسیده . از این رو دیگر لزومی به ذکر ترجمه خود ندیدم .
 ادیب محترم جناب آقای دکتر محمد جواد شریعت هم در کتاب آئینه^۲ عبرت که
 شرح^۳ قصیده^۴ ایوان مدائن خاقانی است ، دو ترجمه^۵ منشور و منظوم مذکور را آورده اند .
 ضمناً باید خاطر نشان کنم که فاضل ارجمند جناب آقای دکتر احمد ترجانی زاده در
 کتاب « تاریخ ادبیات عرب از دوره^۶ جاهلیت تا عصر حاضر^۷ »^۳ و در مقاله ای که تحت
 عنوان « تأثرات خاقانی از شعرای تازی » در نشریه^۸ دانشکده^۹ ادبیات تبریز بطبع
 رسانده اند^{۱۰}، درباره^{۱۱} خاقانی و بختی بایحاز ، سخن رانده اند .

و این نکته را هم باید در نظر داشت که قبل از بختی بعضی از شعرای تازی درباره^{۱۲}
 ساسانیان و ایوان مدائن شعر سروده اند، و یا لا اقل^{۱۳} نام شاهان ساسانی یا پایتخت ایشان را
 براه مثال در اشعار خود آورده اند . از آن جمله عنتره^{۱۴} بن شداد عبسی شاعر مشهور جاهلی
 را در مدح خسرو انوشیروان قطعه ای است بدین مطلع :

یا أیُّهَا الْمَلِکُ الَّذِی رَاحَاتِهِ قَامَتْ مَقَامَ الْغِیْثِ فِی أَرْمَانِهِ^{۱۵}

واعشى میمون بن قیس را قصیده ای بدین مطلع است :

أثوی و قصر لیلۃ لیزودا ومضى وأخلف من قتیلة موعدا^{۱۶}

گروهی از بزرگان و شعرا بعد از خرابی برای این ایوان گذشته اند مثلاً حضرت علی بن
 ابی طالب علیه السلام برای این ایوان می گذرد و این بیت اسود بن یعفر را می خواند که

۱ - مجله یغما ، شماره ششم : شهریور ۱۳۴۱ ، سال پانزدهم ص ۲۶۳

۲ - آئینه عبرت ، دکتر محمد جواد شریعت ، از انتشارات دانشگاه اصفهان ص ۲۶۷

۳ - تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا عصر حاضر ، دکتر احمد ترجانی زاده ،

ص ۲۶۷

۴ - تأثرات خاقانی از شعرای تازی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - سال دهم -

شماره تابستان ص ۱۱۴-۱۱۵

۵ و ۶ - متن کامل این دو شعر در ص ۱۹ و ۲۰ آئینه عبرت آمده است .

جرت الرياح على مكان ديارهم فكأنما كانوا على ميعاد^۱
 ابن مقفع از برابر قصر ساسانیان می گذرد و به بیت «أحوص» تمثیل کرده می گوید:
 یا بیت عاتکه الذی اتعزل حذر العدی و به الفؤاد موکل^۲
 أصبحتُ أمحک الصدود وإننی قسماً إلیک مع الصدود لامیل
 و ابونواس چند روزی در مدائن رحل اقامت می گسترده و قطعه‌ای بدین مطلع^۳
 می سراید .

و دارندای عطلوها و أدلجوا بها أثر منهم جدید و دارس
 شاعران بعد از بحتری هم دربارهٔ ایوان مدائن بطریق مثال سخن رانده‌اند از آن
 جمله ابن حاجب را قطعه‌ای است بدین مطلع :

یا من بناه بشارق البنیان أنسیت صنع الدهر بالإیوان
 و شرف الدین محمد بن سعید الصفهانی البوصیری در قصیدهٔ معروف «برده»
 (الکواکب الدرّیة فی مدح خیر البریة) گوید:

یومٌ تفرّس فیہ الفرس أنهم
 قد أنذروا بحلُولِ البؤس و أنتقم^۴
 و بات ایوان کسری و هو منصدع^۵
 کشمیل أصحاب کسری غیر ملتئم
 و جمیل صدقی الزهاوی شاعر ذونسانین عراقی بفارسی چنین سروده
 شکافی که بینی تو در طاق کسری
 دهانی است گویند بقا نیست کس را^۶

۱ و ۲ و ۳ - برای اطلاع بیشتر به مقاله آقای دکتر مهدوی - یغما - مراجعه شود.

۴ - دیوان البوصیری ، تحقیق محمد سید کیلانی - مصر . ص ۱۹۴

۵ - به نقل قول استاد علی اصغر حکمت از جمیل صدقی الزهاوی هنگامیکه برای

جشن فردوسی در سال ۱۳۱۳ به تهران آمده بودند .

شبه‌ای از شرح حال خاقانی

در نخستین نیمه قرن ششم هجری، در شهر شروان، از سرزمین آران، کودکی بجهان دیده‌گشود که اورا (بدیل) نامیدند و چون در جهان شعر و ادب شاعری سرآمد گشت، و خورشید فضلش تابیدن گرفت، به افضل‌الدین شهرت یافت. و هنگامیکه فروغ ادبش عرب و عجم را فرا گرفت، از جانب عم خود کافی‌الدین عمر بن عثمان که مردی دانش‌پرور و ادیب نواز بود به (حسان العجم) ملقب گشت. و خاقانی خود چنین سراید.

چون ز راه مکه خاقانی به یثرب داد روی

پیش صدر مصطفی ثانی حسان دیده‌اند

مادرش بر آئین ترسایان نسطوری بود که بعد اسلام آورد و پدرش درودگر و جدش جولاه. خاقانی ابتدا (حقایقی) تخلص می‌کرده است و چون بوسیله استادش ابوالعلاء گنجوی بدربار شروانشاه راه می‌یابد، تخلص خاقانی برمی‌گزیند.

خاقانی چندی در دربار شروانشاه می‌ماند، سپس بعزم دیدار خراسان پای در رکاب سفر می‌آورد، ولی چون به‌ری می‌رسد بیماری‌شود، و والی ری اورا از سفر خراسان بازمی‌دارد، او ناچار به شروان بازمی‌گردد. تا اینکه بسال ۵۵۱ به عزم دیدار کعبه سفر می‌کند و در عراق بخدمت سلطان محمد سلجوقی می‌رسد و از راه بادیه به مکه می‌رود و با قصیده‌ای غراء که بزرگان مکه آنرا به زر می‌نویسند وصف آن دیاری‌کنند.

خاقانی برای بار دوم قصد حج می‌کند و شروانشاه مانع او می‌شود و خاقانی می‌گریزد ولی دستگیر شده بزندان می‌افتد. تا در سال ۵۶۹ بشفاعت عصمة‌الدین خواهر شاه اجازت سفر می‌خواهد و در بازگشت از همین سفر است که برمدان می‌گذرد و از دیدن خرابه‌های آن متأثر می‌گردد، و بیاد مجد و عظمت برباد رفته ایران آه‌آه آنشین از دل بر کشیده، سرشک غم از دیدگان روان می‌سازد و در وصف این کاخ با شگوه دُرهای قصیده‌ای غراء را به رشته می‌کشد که تا ادب پارسی در جهان سربلند است و بدین زبان

سخن گفته می‌شود، این گردن بند مروارید بر سینه ادب پارسی می‌درخشد، و همواره بازگو کنندهٔ مجد و عظمت ایران است.

سبک بحتری در شعر

« و عقاید علما درباره او »

بختری شاعری چیره دست و وصافی ماهر است. چون قلم بوصف چیزی راند، چنان مهارت و استادی نماید، که گوئی آن چیز زنده است، راه می‌رود، حرکت می‌کند، و حیات دارد.

او با آنکه در ادب شاگرد مکتب ابوتمام است، و نزد او فن شعر را فرا گرفته است، و با ابن روی تماس پیدا کرده، و روش جدید و نوآوری او را در شعر دیده است، جز بر طریق گذشتگان ره نمی‌سپرد. و بترسوم اسلوب‌های تقلیدی آنان نمی‌پردازد. از اینرو است که (آمدی)^۱ در کتاب الموازنه درباره او می‌گوید: «البختری أعرابی الشَّعْرِ مطبوعٌ علی مذهبِ الاوائلِ مافارقَ عمودَ الشَّعْرِ المعروفِ».

با وجود اینکه او را در بیان مطالب، اندیشه‌ای لطیف و ذوقی سرشار است، و در صیاغت کلام توان و قدرتی کامل، از عهده اسالیب شعر نیکو برآمده، زیبایی و صفای آن می‌افزاید. و در نتیجه شعرش مقبول طبع مردم صاحب هنر بود.

بختری در وصف بر که متوکل^۲، یا قصر معتز^۳، یا ایوان کسری، و یا وصف طبیعت، فکری جدید عرضه نمی‌کند، و صورتی ابتکاری نمی‌آورد. ولی فکر و تصاویر معروف را با قالبی رنگین و آهنگی موزون عرضه می‌دارد که گوشها از شنیدن آن لذت می‌برد و قلبها بتپش می‌آیند.

صیاغت نیکوی او در سخن بدرجه‌ای است که ابن رشیق قیروانی را برمی‌انگیزد، تا او را به شیخ صناعت شعر ملقب کند، و گذشتگان را بر آن می‌دارد تا بدان مثل زده

۱ - آمد، دیار بکر است.

بگویند «دباجةٌ بختریة» و شعر او را مثالی اعلی برای روش شعری شامیان بدانند، روشی که صاحب بن عباد بنغمه و آهنگ آن شیفته گردید و اگر گفته شود «بختری خواست شعر سراید، لیک نغمه سر داد، عجب نیست»^۱.

آثار ابو عباده ولید بن یحیی (بختری)

۱ - بختری را دیوانی است بزرگ که تا زمان ابوبکر الصولی نامرتب بوده است. صولی آنرا جمع کرده است و بر حسب حروف مرتب نموده. ابوالعلاء معری، و محمد بن اسحق زوزنی، دیوان بختری را شرح کرده اند و شرح ابوالعلاء بنام «عش الولید» مشهور است.

علی بن حمزه اصفهانی هم به جمع و مرتب کردن دیوان بختری بر حسب انواع شعر عنایت ورزیده است.

دیوان بختری در سال (۱۳۰۰ هـ) در استانبول و سپس بسال ۱۳۲۹ در مصر و بیروت مجدداً بطبع رسیده و آخرین نسخه مطبوع نسخه حسن کامل الصیرفی است.

۲ - دیگر از آثار او کتاب حماسه است. بختری اشعار ۶۰۰ شاعر جاهلی مختصر را برگزیده و در کتاب حماسه ذکر کرده است و آنرا بر ۱۷۴ باب تقسیم کرده که در حقیقت همه این ابواب به سه باب حماسه - ادب - رثاء منتهی می گردد.

۳ - کتاب معانی الشعر که اکنون در دست نیست^۲.

(شرح و نقد قصیده سینیه)

میل تکسب و عطا یابی بر شعر بختری غالب آمده است. چه بسا که در راه کسب

۱ - المجانی الحدیثه، ج ۳ ص ۱۰۲، بادارة فؤاد الفرام البستانی.

۲ - المجانی الحدیثه ج ۳ ص ۱۰۳

مال بمدح افرادی فروتر از خود پرداخته، و خود و ممدوحینش را فریفته .

بختری چون به پیری می‌رسد درمی‌یابد که عمرش به نهایت رسیده است . در این هنگام بگذشته و آرزوهای برباد رفته خود می‌اندیشد، و می‌یابد که آنچه او آنرا سعادت می‌پنداشته سعادت حقیقی نبوده است. از اینرو غم و اندوه او را در برمی‌گیرد، غم ورنجی که از اعماق روحش فیضان نموده و او را رنجور کرده است، بدانسان که خود را بررهائی جستن از دست آن قادر نمی‌بیند.

ظاهرآ شاعر این قصیده را جهت اختلافی که با پسر عمویش داشته می‌سراید . لیک اگر بادیده^۱ تحقیق بنگریم درمی‌یابیم که این سبب در سرودن قصیده امری کم‌اهمیت و ناچیز است .

از مضمون سینه چنین برمی‌آید که بختری هنگام سرودن آن دارای احساسی حاکی از ناامیدی و یأس بوده است و او در ضمن آن از مرگ و فساد سرنوشت بشری در عالم وجود سخن می‌راند .

بهر حال بختری جهت رهائی یافتن از دردها و رنجهای خود، بمدائن رو می‌نهد، و بقول « ایلیا الحاوی » در کتاب (نماذج فی النقد الادبی)^۱ بختری بمیل خود و برای تسکین روح و روانش از آلام و غمها نه بخاطر خشنودی خلیفه یا امیری بوصف ویرانه‌های مدائن می‌پردازد .

ولی بعقیده بنده ممکن است حقیقت غیر از این باشد زیرا با در نظر گرفتن روحیه وافکار و خصوصیات اخلاقی و میل تکسب بختری بسیار مشکل است ، انسان خود را بدین قانع کند که « چون بختری در این قصیده نام خلیفه یا امیری از ممدوحینش را یاد نکرده، و پاکدامنی فروان نشان داده است، تنها جهت تسکین آلام و ذکر مآثر و مناقب ساسانیان و ایرانیان بوده است. و از آنجا که شعرای متکسب معمولاً در اشعار خود مطلبی نزدیک به حقیقت می‌گویند ولی در باطن این مطلب را راهی برای رسیدن بمقاصد خود قرار می‌دهند، و برای آنچه که خود گفته‌اند چون بیشتر از روی ریا بوده ارزشی قائل

۱- نماذج فی النقد الادبی، ایلیا سلیم الحاوی، الطبعة الثانية، ص ۴۳۸ و ۴۳۷

نیستند، باید گفته فاضل لبنانی « ایلیا الحاوی » را بدیده^۱ تردید نگریست :
 البته مطالبی که بیان شد درباره شعرای متکسب چون بختری و متنبی و منوچهری
 و انوری صادق است و شعرائی آزاده چون ابن فارض و ابوالعلاء معری و حافظ و سعدی
 شیرازی که ، گر چه گرد آلود فقرند بآب چشمه خورشید هم دامن تر نمی کنند، از این
 عیوب مبرا هستند .

بهر حال برای تأیید مطالب مزبور ناچارم مثالی چند در این باره بعرض برسانم .
 مثلاً متنبی را می نگریم که می گوید :

وَلَيْفَخَرَّ الْفَخْرُ إِذْ غَدَوْتُ بِهِ
 مُرْتَدِيًّا خَيْرَهُ وَمُنْتَعِلَهُ^۱
 فَخْرًا لِعَضْبِ أَرْوَحٍ مُشْتَمِلِهِ
 وَسَمْهَرِيٍّ أَرْوَحٍ مُعْتَقِلِهِ

یا در آنجا که می گوید :

الْخَيْلُ وَاللَّيْلُ وَالْبَيْدَاءُ تَعْرِفُنِي
 وَالسِّيفُ وَالرَّمْحُ وَالْقِرطَاسُ وَالْقَلَمُ^۲

و چون گروه خون ریز (فاتک اسدی) در حدود (نعلانیه) در ناحیه (صافیه)
 گرد بر گرد او می گیرد، فرار را برقرار ترجیح می دهد، و عزم گریز می کند . لیک ناگاه
 (مُفْلِح) غلام او شعر سابق الذکر را که یکی از اشعار حماسی متنبی است از برایش خوانده،
 می گوید آیا تو گوینده این شعر نیستی ؟ متنبی در حقیقت از روی شرمندگی نه شجاعت به
 میدان نبرد رومی کند و کشته می شود^۳ .

۱ - التبیان فی شرح الدیوان ، ابوالبقاء العکبری ، تصحیح مصطفی السقا ، ابراهیم

الایاری ، عبدالحفیظ شبلی ج ۳ ص ۲۶۸-۲۶۷ .

۲ - التبیان فی شرح الدیوان ج ۳ ص ۲۶۹ .

۳ - وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ، شرح حال متنبی = العمده ، ابی رشیق درباب

مضار شعر .

مثال دیگر: این حسان بن ثابت انصاری است که در عرب به جبن و ترس نام - بردار است. گویند چون بین مسلمین و کفار نبرد درمی گیرد، مردی از کفار یهود بر قلعه ای که مقرّ حسان و یارانش بوده می گذرد. در این هنگام (صفیه) دخت عبدالمطلب به حسان می گوید: فرود آی و او را بکش، مبادا که بر جایگاه ما پی برسد، و دشمنان را بدینجا ره نماید. حسان در جواب می گوید: ای دخت عبدالمطلب رحمت پروردگار بر تو باد، «من حریف این شخص نیستم» پس صفیه عمودی بدست می گیرد و از قلعه فرود آمده مرد یهودی را بقتل می رساند. و بالای قلعه بازگشته، به حسان می گوید. از اینرو که او مرد بود، شرم و حیا مرا از استلاب او بداشت. حال فرود آی و جامه از بر او بیرون کن و بیاور. حسان جواب می دهد «ای دخت عبدالمطلب مرا بجامه او نیازی نیست» و همین حسان در قصیده میمیه مشهوری که در بازار عکاظ بر ناقدین عرب چون نابغه و خنساء عرضه می کند می گوید:

لَنَا الْجَفَنَاتُ الْفُرُ يُسْمَعْنَ بِالضُّحَىٰ

وَأَسْيَافُنَا يَقَطُرْنَ مِنْ نَجْدَةٍ دَمَا

وگویند که در مقابل پیغمبر چنین می سراید:

لَقَدْ غَدَوْتُ أَمَامَ الْقَوْمِ مُنْتَطِقًا

بِصَارِمٍ مِثْلِ لَوْنِ الْمِلْحِ قَطَاعٍ

يَحْفَظُ عَنِّي نَجَادَ السَّيْفِ سَابِغَةً

فَضْفَاضَةً مِثْلُ لَوْنِ النَّهْيِ بِالْقَاعِ

و چون رسول خدا او را به ترس و جبن می شناخت، با شنیدن این ابیات خنده سر

می دهد^۲. با در نظر گرفتن مطالب فوق الذکر و قول پروردگار توانا:

۱ - المجانی الحدیثه ج ۲ ص ۲۳ .

۲ - حسان بن ثابت - بقلم محمد ابواهمی جمعة ص ۲۷ - ج دارالمعارف .

« أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ . وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ »^۱
 و میل تکسب بی حد و حصری که در بختری بوده این احتمال قوی می‌رود که این قصیده را
 اشاره یکی از ایرانیان ثروتمند و نافذ در دستگاه خلافت سروده باشد . بعضی از کسانی
 هم که با حالات و وضع بختری آشنا می‌باشند بر همین عقیده هستند . مثلاً فاضل ارجمند آقای
 دکتر احمد مهدوی دامغانی هم در مقدمه‌ای که بر سینه نوشته‌اند در این باره چنین اظهار
 عقیده فرموده‌اند . (احتمال می‌رود بختری این قصیده را پس از کشته شدن متوکل و
 خروج از بغداد ، و باشارت بعضی از ایرانیان صاحب جاه و مقام در دستگاه خلافت ، سروده
 است . و تعفف و اظهار إخلاصی را هم که در ذیل قصیده می‌کند ظاهراً نباید خیلی جدی
 تلقی شود و من بنده شخصاً در قصد قربت محض او تردید دارم خاصه اینکه بعدها در
 قصیده‌ای در مدح ابن ثوابه صریحاً می‌گوید :

قَدْ مَدَحْنَا إِبْرَانَ كِسْرَىٰ وَجِئْنَا

نَسْتَشِيبُ النُّعْمَىٰ مِنْ ابْنِ ثَوَابَةٍ

(دیوان بختری ۱۸۱۹)

و این ابن ثوابه مردی ایرانی الاصل و در دستگاه عباسیان صاحب مقام بوده است .
 ولی شکئی نیست که این موضوع چیزی از اهمیت مقام این قصیده غراء نمی‌کاهد .^۲

۱ - سوره الشعراء آیه ۲۲۶ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲ - سجله یغما شماره اول فروردین ۱۳۴۱ - سال یازدهم ص ۲۳ -

حسن کامل الصیرفی در شرح قصیده سینه گوید : « واذا تقصینا ذکر الایوان فی
 شعر البختری وجدنا أنه وارد فی قصائده التي نظمها فی سنة ۲۷۱ هـ بعد سروره بالایوان ،
 فهو یقول فی مدح ابن ثوابة فی البیت ۱۹ (صفحه ۱۴۵) من القصیده ۵۰ :

قد مدحنا ایوان کسری وجئنا نستشيب النعمی من ابن ثوابه

و یقول فی القصیده ۸۶۳ و هو یمدح عبدون بن مخلد :

زورة قیضت لایوان کسری لم یردها کسری ولا ایوانه

دیوان البختری ، حسن کامل الصیرفی ج ۲ ص ۱۱۵۲ .

بحتری قصیده خود را بر پایه بی‌نیازی از دنیا و تفکّر در وجود و اعتراف بضعف بشر که در خاطرش جریان داشته می‌سراید .

شاعر قصیده خود را، با بیان بلند همتی و بی‌نیازی خود از بخشش و نوال فرومایگان، و استواری در برابر حوادث روزگار، که انسان را بگرداب نیستی و درماندگی سرنگون می‌کنند، و کشمکش با روزگار و بیان غم و غصّه و بدبینی نسبت بدان شروع می‌کند . او روزگار را چون کفروشی می‌داند که بحال مشتری فقیر خود رحم نکرده پیوسته از کالای ناچیز عمر او می‌کاهد و او را بنا بودی سوق می‌دهد . کار روزگار غدار حيله‌گر برعکس است . زیرا که فرومایگان و رذلان را سروری می‌دهد و بدانان رو می‌کند و از نیکان و کریمان رو می‌گرداند و بدانان پشت می‌نماید . و بقول طغرانی .

أَهَبْتُ بِاللَّحْظِ لَوْ نَادَيْتُ مُسْتَمِعًا

وَأَلْحَظْتُ عَنِّي بِالْجُهْتَالِ فِي شُغْلٍ^۱

و بقول فیلسوف عالیقدر مرحوم محی‌الدین مهدی الهی قشه‌ای :

رنج است و غم و بلا و ناکامی پیوسته بکام هوشمندانش

و اسایش و کامرانی و شادی در طالع اهل جهل و طغیانانش

بحتری در ابتدای قصیده ، خود را چون مبارزی سرسخت معرفی می‌کند ، که در برابر روزگار کفروشِ ذلت‌خواه ، می‌رزمد و با او دست و پنجه نرم می‌کند . و بقول ابوالطیب :

أُطَاعِينَ خَيْلًا مِّنْ فِئَوَارِ سِيهَا الدَّهْرُ

وَحِيدًا وَمَا قَوْلِي كَذَّآ وَمَعِيَ الصَّبْرُ^۲

کینه روزگار در دل اوست لیک از طرفی خود را در برابر دهر ضعیف می‌بیند غم و اندوه بدو رو می‌کند و خود را در مبارزه با روزگار خسته و ناتوان می‌یابد . شام را

۱ - المعجانی الحدیثه ج ۳ ص ۳۴۱

۲ - شرح عکبری بر دیوان ستنبی ج ۲ ص ۱۴۸

بقصد عراق ترك می‌کند ولی در عراق هم بدو خوش نمی‌گذرد و گوئی در این معامله زیان کرده است .

او مردی است قوی و نیرومند که از قدیم دارای اخلاقی بلند و کریمانه بوده است و هیچگاه به پستیها تن در نداده و نمی‌دهد .

بین او و پسر عمویش اختلافی پیش آمده از او جفا می‌بیند، و غم و اندوه بدو روی آورده عزم سفر می‌کند، و مرکب خود را بسوی کاخ ابیض مدائن می‌راند، تادمی از اندوه زندگی بیارامد و از مشکلات آن بیاساید. اما از سوی دیگر چون بمدائن می‌رسد، و مرکز حکومت عظیم ساسانیان را ویران می‌یابد، بیاد عظمت برباد رفته آنان می‌افتد و غمگین می‌شود .

کاخ نشینان را در زیر سایه آن کاخ سربفلک بر آورده آرام و خوش خفته می‌بیند . کاخی که از عظمت و بلندی دیدگان را یارای نگریستن به برو بالای آن نیست و چون بدان می‌نگرد خسته و زاری گردد . کاخی که حکم ساکنانش تادوشهر «خلاط» و «مکس» جاری و ساری است و دروازه آن بر کوه قفقاز بسته می‌گردد . بقول سمول :

لَنَا جَبَلٌ يَحْتَلُهُ مَنْ نُجْبِرُهُ
مَنْبِعٌ بَرْدُ الطَّرْفِ وَهُوَ كَلِيلٌ
رَسَا أَصْلُهُ تَحْتَ الشَّرَى وَسَمَاءٌ بِهِ
إِلَى النَّجْمِ فَرَعٌ لَا يُنَالُ طَوِيلٌ
هُوَ الْأَبْلَقُ الْفَرْدُ الَّذِي شَاعَ ذِكْرُهُ
بِعِزِّهِ عَلَى مَنْ رَامَهُ وَيَطُولُ

اگر ایندو شعر بختری :

۱ - دیوان سمول ص ۹۰ - دار صادر بیروت ۱۳۸۴ هـ ۱۹۶۴ م المجانی الحدیثه

ج ۱ ص ۲۴۵ - فؤاد افرام البستانی .

وَهُمْ خَافِضُونَ فِي ظِلِّ عَالٍ
 مُشْرِفٍ يُخْسِرُ الْعُيُونَ وَيُخْسِي
 مُغْلَقٍ بِأَبْنِهِ عَلَى جَبَلِ الْغَبِ
 قِ إِلَى دَارَتِي خَلَاطٍ وَمَكْسِ

را با سه شعر سموال که در بالا ذکر شد مقایسه کنیم می‌نگریم که بختری در مضمار بلاغت و ایجاز و بیان معانی متعدد، در دو بیت، گوی سبقت از سموال بن عادیا ربوده است. سموال در این سه بیت وصف بلندی کوه و قلعه ابلق فرد را می‌کند و می‌گوید: کوهی که بر سر آن سکنی داریم، و پناهندگان را پناه می‌دهیم، آنقدر بلند است که دیده را یارای دیدن بالای آن نیست. دیگر اینکه پایه‌های آن در زمین فرورفته و استوار گشته است. و شاخه‌ای که همان قلعه ابلق فرد است از این کوه جدا شده بسوی ستاره‌ثریا پیش می‌رود. و این قلعه از دسترس کسانی که آنرا قصد می‌کنند خارج است. سموال می‌گوید کوهی که از بلندی چشم را می‌زند و خسته می‌کند. او این صفت را برای کوه قرار داده نه قلعه ابلق فرد. و اگر قلعه ابلق فرد بلند و از دسترس خارج است، از اینرو است که بر کوهی بلند بنا شده. لیک بختری وصف کوه را برای کاخ ساسانیان آورده است و کاخ را سر بفلک کشیده و بلند وصف می‌کند و می‌گوید از بلندی چشم را خیره و خسته می‌گرداند در حالیکه این کاخ بلند در شعر بختری بر کوهی بلند که سموال از آن سخن رانده بنا شده است. پس بختری از جهت وصف بلندی کاخ بر سموال پیشی گرفته است. زیرا که بلندی کاخ را ذاتی دانسته نه بوسیله عاملی خارجی.

از سوی دیگر در ضمن وصف قدرت سازندگان آن را بیان کرده است از اینرو که این کاخ سر بفلک کشیده با نیروی انسانی بلند گشته و بالا رفته است. لیکن سموال در بلندی قلعه از نیروی طبیعی که کوه است کمک گرفته و این خود برای سازندگان آن نقصی است. از اینرو در شعر سموال سازندگان قلعه امتیاز سازندگان کاخ را دارا نیستند. دیگر اینکه سموال از شهرت نام قلعه ابلق فرد نام می‌برد و می‌گوید صیت شهرت

آن شائع است لیک از قدرت حکومت صاحبانش سخنی نمی‌راند و چنان مجسم می‌کند که قلعه در مقابل دشمنان پایدار و از دسترس آنان خارج است و در حقیقت جنبه دفاعی بدان داده است و از تسلط قلعه نشینان بر دیگران سخنی نراند.

در صورتیکه بختی قدرت کاخ نشینان را بیان می‌کند و می‌گوید: اینان سرزمینی وسیع را زیر تسلط خود دارند. سرزمینی که دروازه آن بر کوه قفقاز بسته می‌شود و حکم آنان تا دوشهر خلط و مکس ساری و جاری است.

بهر حال بعد از آنکه بختی از وصف کاخ آسوده می‌گردد، عظمت و شکوه گذشته بناهای ساسانیان را بخاطر آورده می‌گوید.

افسوس که از آن کاخ امروز جز خرابه‌هایی باقی نیست ولی اگر می‌گویم خرابه‌هایی عربان گمان نبرند که چون خرابه‌های ساعدی در بیابان‌های بی‌آب و علف و خشک است بلکه این خرابه‌های بسیار عظیم زمانی مرکز تمدنی درخشان و کهن بوده و به بهترین وجه ساخته و پرداخته شده است. از سوی دیگر کوششهای صاحب این خرابه‌ها در برقراری صلح و انجام دادن کارهای بزرگ بپایه‌ای است که اصلاً با کوششها و اقدامات تازیان قابل مقایسه نیست.

سپس بوصف (جرماز) که یکی از بناهای ساسانیان است می‌پردازد و چون جرماز ویران و خالی از سکنه گشته در دیده او چون گورستانی ویران و آرام جلوه می‌کند.

شاعر بار دیگر روزگار حمله می‌برد و آن را مقصّر خرابی کاخ می‌داند و می‌گوید: اینجا زمانی جایگاه شادی و سرور بود و اکنون دست روزگار آنرا بجایگاه حزن و اندوه مبدل کرده است. و بعد از عزت و شوکت، بدان خواری و فقر ارزانی داشته. حال چرا این ویرانه‌ها باقی مانده است و از چه خبر می‌دهد؟ بجا مانده است تا تو را از عجایب ملتی خبر دهد که هر چه از بزرگی و عظمت و شوکت درباره آن ملت گفته شود حقیقت دارد.

در این هنگام دیدگان شاعر بر نقش نبرد انطاکیه که بر یکی از دیوارهای قصر جرماز نقش شده بود قرار می‌گیرد. تصویر نظر او را بخود جلب کرده دیگر دست از وصف

جرماز می‌دارد و بوصف نبرد انطاکیه می‌پردازد.

در اینجا است که شاعر قدرت خود را در وصف نشان می‌دهد و تصویری زنده و گویا را، با حرکت و جنبش، بارنگهای خیره‌کننده و زیبا، در مقابل دیدگان خواننده مجسم می‌سازد.

او تصویر نبرد انطاکیه را می‌نگرد و ناگاه خود را در میان دوسپاه صف برزده روم و ایران می‌بیند. ترس و وحشت سراپای وجودش را در بر می‌گیرد و برای اینکه وصف خود را زنده تر گرداند و خواننده را با خود در دیدار این نقش زیبا شرکت دهد و در عالم خیال او را با خود به میدان نبرد ببرد، ضمیر را در رَأَيْتَ وَإِرْتَعَتَ مخاطب می‌آورد.

او بمیدان خیره‌شده مرگ را می‌نگرد که پیا ایستاده است و سواران دلاور را در کام خود فرو می‌کشد، در این هنگام شاعری خواهد بی‌باکی و کاردانی پادشاه ساسانی را بیان کند، از این رو می‌گوید: در حالیکه مرگ برپای ایستاده و در کمین است و دلاوران و سواران را باداس اجل درو می‌کند و نبرد با شدت ادامه دارد، انوشیروان را می‌نگرم که صفهای سواران را زیر درفش کاویان رهبری می‌کند.

شاعر انوشیروان را در لباسی سبز سوار بر اسبی نارنجی رنگ و خرامنده وصف می‌کند. قبلا شاعر در وصف از قوه تخیل خود استفاده کرده است اما در این شعر که بذکر رنگ لباس و اسب انوشیروان می‌پردازد، دیگر از قوه خیال استفاده نمی‌کند. بلکه بطور واقع رنگی را که روی پرده می‌بیند بیان می‌نماید. سپس توجهش بصحنه نبرد جلب می‌گردد و در تصویر، نبرد را می‌نگرد که آرام و بی‌صدا با حرکات شدید و سریع جریان دارد.

۱ - هاهان قبل از اسلام ایران چنانکه حمزة بن حسن اصفهانی در تاریخ سنی ملوک الارض والانبياء آورده لباسهائی بخصوص بارنگی معین بتن داشتند مثلا در باره انوشیروان گوید که لباسش سپید و نقش و نگار لباسش رنگهای مختلف بود و شلوارش آبی - ص ۳۹ - چ برلن .

پهلوانان را می‌نگرد که با قدرت و شدت نیزه بردشمن فرود می‌آورند و دلیرانی را می‌نگرد که با سپردر مقابل نیزه دشمن ایستادگی کرده زبان نیزه دشمن را رد می‌کنند. در دل می‌گوید: راستی این نقش چه زنده است گوئی جنگاوران آن نمگی زنده هستند و حرکت می‌کنند و مقاصد خود را بیان می‌نمایند.

ولی اگر صدائی نمی‌آید بخاطر این است که اینان آنچه را که در دل دارند با زبان اشاره بیان می‌کنند.

شاعر خود را در عالم خیال در صحنه نبرد می‌بیند. و بقدری خیال او را درمی‌یابد که نزدیک است عالم واقع و خیال بر او مشتبه گردد. پس برای اینکه خود را از سرگردانی برهاند و برای خود محقق گرداند که در خواب و خیال نیست دست خویش را بسوی تصویر دراز کرده آنرا لمس می‌کند و بیقین درمی‌یابد که در عالم خیال بوده است.

سپس برای اینکه خستگی راه را از تن براند، و از هول و هراسی که در عالم خیال او را در بر گرفته است بیاساید، بجای لبریز از می‌ناب از دست پسرش ابوالغوث گرفته پنهانی می‌نوشد. مبادا او را به بینند و سرزنش کنند. سپس آن باده را به بهترین وجه و صاف می‌کند و با وصف نیکوی خود خواننده را بیاد و صف باده شعرای قبل از خود چون عمرو بن کلثوم، علقمه فحل، اعشی اکبر و ابونواس می‌اندازد و در این راه گوی سبق از آنان می‌رباید. «باده‌ای که در پاکی و صافی گوئی نور ستاره‌ای است که شب تار را تابناک و روشن می‌سازد و یا آب دهان خورشید است.»

«چون مست جرعه نوش آنرا نوشد او را شادی فراوان بخشد. و آن باده بقدری محبوب مردمان است که گویی از قلبهای آنان گرفته و در جام ریخته شده است از اینرو نزد هر کس محبوب است.»

بختی بار دیگر به عالم خیال رو می‌نهد و ایوان را در کنار جرماز چون غاری در کنار کوهی می‌یابد. ایوان در دیده او بقدری غم‌انگیز و اندوه بار جلوه می‌کند که گوئی چون کسی است که دوست عزیزش از او جدا شده و یا با جبار زن مهربان و دوست داشتنی

خود را طلاق گفته است .

درد دل با خود می گوید: « فغان زد دست ستمهای گنبد دوآر » که نیکبختی این ایوان را به بدبختی تبدیل کرده و سعدش به نحس گراییده . لیک با شهامت و قدرت زیر سینه سنگین روزگار شکیبائی پیشه ساخته است .
و آری اگر جامه این کاخ با عظمت ژنده گردیده ، و جامه های دیبا و حریر از برش بغارت رفته ، او را ننگ و عاری نیست . »

« کنگره های آن چنان بلند است که بر تراز قله های دو کوه رضوی و قدس است . »
ایوان بقدری زیبا و عجیب بنا شده که بختی را در شناخت سازنده آن به شک می اندازد .
« آیا این ایوان را آدمیان برای پریان بنا کرده اند یا ساخت دست پریان است تا آدمیان در آن بیاراند و بیاسایند . » اما بعد از کمی فکری گوید: بی شک ساخته دست پادشاهان است و سازنده آن هم در میان پادشاهان گمنام نبوده .

در عالم خیال قصر ساسانیان را می نگرد و می بیند که گروه انبوه مردمان برای وارد شدن به قصرشاهی ازدحام می کنند و خسته و کوفته و آفتاب زده پشت سر یکدیگر ایستاده اند . آواز خنیاگران را می شنود که در شاه نشین ها آواز سر داده اند و اینان چنان در نظرش آشنا جلوه می کنند که گویی پرروز آنان را دیده است و همین دیروز از آنان جدا شده .

سپس از عالم خیال بدر آمده با خود می گوید : ای عجب این قصر باشکوه زمانی برای شادی و سرور بنا شده بود و اکنون باید بر خرابه های آن اندوه خورد و گریست .
پس شایسته است که بخاطر آن سرشک غم از دیدگان بیارم و با اشکهای خود آنرا یاری دهم و این تنها کاری است که از دست من نسبت بدین آثار ویران برمی آید و بقول امرؤ القیس :

وَإِنْ شِفَايَ عَبْرَةَ مُهْرَاقَةَ

وَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِّنْ مُّعَوَّلٍ^۱

۱ - المجانی الحدیثه ج ۱ ص ۳۱ - فؤاد افراد البستانی .

بر آنها اشک می‌ریزم و حال آنکه سازندگان آنها از نژاد و دودمان من نیستند . و این خانه هم خانه و منزلگاه من نیست فقط از اینرو بدان عشق می‌ورزم که از سوی بانیان آن برخاندانم نعمتها و بخشش‌ها رفته است و آنان نهال نیکوئی خود را در میان خاندان من کاشتند و آبیاری کردند . با سواران جنگی زره پوش پادشاهی ما را نیرو بخشیدند و برضد ارباط حبشی در فتح یمن بپا خاستند . بلی آنان شریفان و بزرگزادگان بودند و من هم عاشق اشرفم از هر طبقه‌ای که باشند .

مقایسه قصیده ((سینه)) بحتری با قصیده

((نونیه)) خاقانی

اگر قصیده سینه را با قصیده ایوان مدائن خاقانی مقایسه کنیم در ابتدا می‌یابیم که بحتری برای آسودن از رنجها بایوان مدائن روی آورد و ساختمان شگفت آور آن او را بر آن داشت تا در وصف آن بنا و سازندگانش قصیده سراید . بحتری قصیده خود را تنها برای بیان زیبایی کاخ ساسانیان و عظمت و قدرت سازندگان آن و نعمتی که از سوی آنان بر عرب رفته است سروده . در صورتیکه خاقانی در سرودن قصیده خود به پند و اندرز نظر داشته و این موضوع خود از مطلع قصیده او نمایان است .

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

اگر چه بحتری هم بعضی از ابیات قصیده سینه را از پند و اندرز تهی نگذاشته است لیکن می‌توان گفت که انگیزه اصلی او در سرودن سینه بیان عظمت کاخ و سازندگان آن بوده است نه حکمت و اندرز.

دیگر اینکه بحتری در قصیده خود روح عربیت و نحویت عربی را ظاهری گردانده و در مطلع قصیده از روح بلند و قدرت و استواریش در برابر حوادث سخن می‌راند همانگونه

که شعرای عرب چون شنفری (درلامیه العرب) و طرقة ابن عبد و عنتره بن شداد و متنبی و غیره سخن رانده‌اند.

بختری چون میل تکسبش بیشتر از خاقانی بوده است و روزگار بدو روی ننموده و او را ثروتمند نکرده غمگین می‌گردد و پیوسته از این موضوع می‌نالند و از طرف دیگر عمر خود را در راه کسب مال هدر رفته و نابود می‌یابد از اینرو روزگار را دشمن سر سخت خود معرفی می‌کند. لیک خاقانی از ظلم و ستم روزگار نسبت بخود سخن بمیان نمی‌آورد.

بَلَّغْ مِنْ صُبَابَةِ الْعَيْشِ عِنْدِي
طَفَّفْتُهَا أَلْيَامُ تَطْفِيفَ بَخْسِ
وَ بَعِيدُ مَا بَيْنَ وَارِدِ رِفْهِ
عَلَّلِ شُرْبُهُ وَ وَارِدِ خِمْسِ
وَ كَانَ الزَّمَانُ أَصْبَحَ مَخْمُومُ
لَا هَوَاهُ مَعَ الْأَخْسَسِ الْأَخْسَسِ

بختری هنگامی بمدائن روی می‌نهد که غم و اندوه او را در بر می‌گیرد.
حَضَرَتْ رَحْلِي الْهَمُومُ فَوَجَّهَهُ
تُ إِلَى أَلْبَيْضِ الْمَدَائِنِ عَنَسِي
در صورتیکه خاقانی این حالت را نداشته و در سفر بمدائن گذر کرده است.

یک ره زره دجله منزل بمدائن کن

وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران

خاقانی و بختری هر دو از دیدار وضع اسفبار و بنای ویران کاخ ساسانیان اندوهگین

می‌گردند و اشک از دیدگان جاری می‌سازند.

أَتَسَلْتِي عَنِ الْخُطُوبِ وَ آسِي
لِمَحَلِّ مِينَ آلِ سَاسَانَ دَرَسِي
فَلَهَا أَنْ أَعْيِنَهَا بِدُمُوعِ
مُوقَفَاتِ عَلِي الصَّبَابَةِ حُبْسِي

بر دجله‌گری نونو وز دیده زکاتش ده

گرچه لب دریا هست از دجله زکاتستان

گه گه بزبان اشك آواز ده ايوان را

تا بو كه بگوش دل پاسخ شنوي ز ايوان

خاقانی تنها خود اندوهگین و گریان نیست، بلکه دجله را هم گریان می‌یابد، و در نظر او دجله انسانی جلوه می‌کند که در غم شوکت و عظمت از دست رفته ایرانیان و ویرانی کاخ ساسانیان اشک اندوه از دیدگان فرومی‌بارد در حالیکه دلش از این غم آتش گرفته و آه سوزناک از دل چون آتشدان خود برمی‌کشد.

خود دجله چنان گرید عهد دجله خون گوئی

کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

بینی که لب دجله چون کف بدهن آرد

گوئی ز تف آهش لب آبله زد چندان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

گر دجله در آمیزد باد لب و سوز دل

نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان

لیک بختی کس دیگر را در غم و اندوه خود شرکت نداده است. بلکه خود

ایوان را چون انسانی غمگین و افسرده یافته :

يُسْتَظَنِّي مِنْ الْكَأْبَةِ إِذْ يَبْدُو لِي عَيْنِي مُصْبِحًا أَوْ مُمَسِّي

مُزْعَجًا بِالْفِرَاقِ عَنِ النَّسْلِ الْإِلْفِ عَزَّ أَوْ مُرْهَقًا بِتَطْلِقِ عِرْسِ

بختی و خاقانی هر دو خرابی ایوان را مورد نظر قرار می‌دهند.

از نوحه جغد الحق مائیم بدرد سر

از دیده گللابی کن درد سرما بنشان

آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی

جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

* * *

نَقَلَ الدَّهْرُ عَهْدَهُنَّ عَنْ الْجِدِّ دَةَ حَتَّى غَدَوْنَ أَنْضَاءَ لُبْسِ
فَكَانَ الْجِرْمَاذَ مِنْ عَدَمِ الْأَزْ سِ وَ إِخْلَالِهِ بَنِيَّةُ رَمْسِ

خاقانی از عدل و داد ساکنان این قصر یاد می کند در صورتیکه بختری فقط شوکت و عظمت و بخشش آنانرا بیان کرده است .

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

بختری روزگارا مسؤول خرابی کاخ می داند و حال آنکه خاقانی خرابی را بفرمان

وخواست پروردگار می داند .

نَقَلَ الدَّهْرُ عَهْدَهُنَّ عَنْ الْجِدِّ دَةَ حَتَّى غَدَوْنَ أَنْضَاءَ لُبْسِ
لَو تَرَاهُ عَظَمْتَ أَنْ اللَّيَالِي جَعَلَتْ فِيهِ مَأْتَمًا بَعْدَ عُرْسِ
عَكَسَتْ حَظَّهُ اللَّيَالِي وَبَاتَ الْمُشْتَرِي فِيهِ وَهُوَ كَوَكْبٌ نَحْسِ

* * *

گویی که نگون کردست ایوان فلک و شر را

حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان

برای تأیید گفته ام این شعر شیخ علی بلوردی (ابیوردی) را شاهد می آورم :

گفتی که فلک فرمان فرماست در این گیتی

نی نی به فلک فرمان دادست فکک فرما

و اینجا که خاقانی گفته است :

دندان هر قصری پندی دهدت نو نو

پند سر دندانان بشنو ز بن دندانان

اشاره بواقعه بدنیا آمدن حضرت محمد (ص) است و اینکه در آن شب طاق کسری

شکست می خورد و بخواست خداوند تعالی در ارکان آن خلل وارد می آید . و برای تأیید

این سخن چند شعرا مسمط معروف ادیب الممالک فراهانی را ذکر می‌کنم .
 گر خواب انوشروان تعبیر ندانی از کنگره قصرش تصویر توانی
 بر عبد مسیح این سخنان گریز سانی آرد بمداش درت از شام نشانی

بر آیت میلاد نبی سید مختار

بختری از گذشته با شکوه قصر شاهی ایران در دوره ساسانیان یاد می‌کند و می‌گوید
 که ساکنان آن با شادی و خوشی در آن می‌زیسته‌اند . و از قدرت و عظمت و وقار بانیان
 آن و بنای شگفت انگیز کاخ سخن می‌راند و آنقدر بنا را عجیب می‌بیند که می‌پندارد پریان
 آنرا ساخته‌اند اما چنین پنداری در شعر خاقانی ره نیافته .

لَيْسَ يُدْرَى أَصْنَعُ لِنَسِ لِيَجِنَّ سَكَنُوهُ أَمْ صُنْعُ جِنِّ لِنَسِ
 غَيْرَ أَنْتِي أَرَاهُ يَشْهَدُ أَنْ لَمْ يَكُ بَانِيهِ فِي الْمَلُوكِ بِنِيكْسِ
 فَكَأَنْتِي أَرَى الْمَوَاكِبَ وَالْقَوَى مَ إِذَا مَا بَلَغَتْ أٰخِرَ حِسِّ
 وَكَانَ الْقِيَانِ وَسَطَ الْمَقَاصِي رِيْرَجِعَنَّ بَيْنَ حَوْوٍ لُعْسِ

بختری نقش دیوار جرماز را وصف می‌کند و از نبرد انطاکیه سخن می‌راند: خاقانی
 هم در عالم خیال عظمت گذشته ساسانیان را می‌نگرد و از داستان نعمان مندر سخن می‌راند .

پندار همان عهد است از دیدهٔ فکرت بین

در سلسله درگه در کوکبه میدان

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهبات شده نعمان

سپس به پند و اندرز می‌پردازد و می‌گوید :

نی نی که چون نعمان بین پیل افکن شاهانرا

پیلان شب و روزش گشته ز پی دوران

ای بس شه پیل افکن کافکنده به شه پیل

شطنجی تقدیرش در ماتگه حرمان

مست است زمین زیرا خورده است بجای می

در کاس سر هر مز خون دل نوشروان

بس پند که بود آنکه بر تاج سرش پیدا

صد پند نو است اکنون در مغز سرش پنهان

خاقانی در قصیده خود از مضامین قرآنی استفاده کرده است و حال آنکه بختری

استفاده نکرده .

پرویز بهر خوانی زرین تره آوردی

کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد از گمشده کمتر گو

زرین تره کو بزخوان روکم ترکوا برخوان

« کَم تَرَ كُؤَا » اشاره است به آیه ۲۴ سوره الدخان که سوره ۴۴ قرآن

مجید است .

« کَم تَرَ كُؤَا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ » بسیار ترك کردند و واگذاشتند این

قبطیان پس از غرق شدن از بوستانهای پراشجار (۲۵) « وَزُرْعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ » و

کشتزارها و منزل های نیکو (۲۶) « وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ » و نیز گذاشتند تنعم

و عیش را که در آن متنعم بودند . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خاقانی در قصیده خود بوصف شراب نمی پردازد لیک بختری جای لبریز از می

ناب را از دست ابوالغوث گرفته جرعه جرعه دور از چشم اغیار می نوشد و سپس آنرا به

بهترین وجه و صف می کند .

بهر حال بعقیده بنده بختری صادق الوصف تر از خاقانی است و در اشعار خود کمتر

از خاقانی به غلو شاعرانه می پردازد و شعرش روانتر است اما شعر خاقانی حکیمانه تر است

و می توان گفت بختری شاعرانه شعر سروده است و خاقانی حکیمانه .

دیگر اینکه اگر بختری بر اطلال و دمن مدائن گریسته است این عمل از فرهنگ او

سرچشمه می‌گیرد، چه شاعران عرب بر اطلال و دمن معشوق می‌ایستاده و می‌گریسته‌اند:
البتّه این گریستن در دورهٔ جاهلی و صدر اسلام دارای اصالت بوده است ولی سپس در
عرب بصورت تقلیدی درآمده .

ولی گریستن بر اطلال و دمن معشوق، در فرهنگ خاقانی نبوده است و او از روی
ارادتی که به ملیّت خود دارد و بیاد مجد و عظمت بر باد رفته ایران و ایرانیان می‌گیرد و
در ضمن ناپایداری دنیا و بی‌وفائی آنرا بیان می‌کند و در حقیقت
« دایه را دامن سوزد و مادر را دل »



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی